

روح جان هییک

تئودیسۀ پرورش

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۹/۲۵

امیرعباس علی‌زمانی*

اکرم خلیلی**

چکیده

هییک، در تئودیسۀ پرورش روح هم به مسئله شرور اخلاقی پاسخ می‌دهد و هم به توجیه شرور طبیعی می‌پردازد و در این مقام، به مراحل دوگانه خلقت انسان، یعنی صورت خدا بودن و شباهت به خدا داشتن، اشاره می‌کند. به نظر هییک، شرور اخلاقی لازمه مختار بودن انسان هستند. انسان اولیه و همه فرزندان او، در جهانی که موهوم حس دوری از خداست واقع شده‌اند. هییک، از این حس با عنوان فاصله معرفتی از خداوند یاد می‌کند. قرار گرفتن انسان در این محیط سبب می‌شود که او با برخورداری از نعمت اختیار، مرتکب شرور اخلاقی یا گناه شود. از سوی دیگر، شرور طبیعی لازمه رشد و تعالی روح انسان هستند. این شرور به انسان کمک می‌کنند تا فضایی از قبیل شجاعت، گذشت، صبر و هم‌دردی را کسب کند و به تدریج، به شباهت با خدا دست یابد. به نظر هییک، همه انسان‌ها، به جز مسیح، پس از مرگ در چرخه زندگی‌های متعدّد قرار گرفته و پس از طی آن‌ها، به خیر نهایی و شباهت با خداوند دست می‌یابند.

واژه‌های کلیدی

تئودیسۀ، پرورش روح، شرور اخلاقی، شرور طبیعی، رنج، هییک

مقدمه

یکی از عمده‌ترین مسائل در عرصه دین‌پژوهی و فلسفه دین، مسئله شرّ است، که مسئله‌ای فراگیر است و همه انسان‌ها در طول مدت زندگی این جهانی، با مصادیق آن روبه‌رو هستند و ناگزیر باید آن‌ها را در حاشیه و گاهی در متن زندگی خویش تحمل کنند. همین امر سبب گردیده که معضل شرّ، به رقیبی جدی و سرسخت برای باور به خدای مورد اعتقاد آن‌ها مبدل شود.

از سوی دیگر، همه انسان‌ها در جهان مادی، با انبوهی از آسیب‌ها روبه‌رو هستند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و از کنار آن‌ها گذر کرد؛ چرا که آثار زیان‌بار آن‌ها، که به طور کلی درد و رنج و غم و اندوه است، بر زندگی سایه می‌افکند و احوال انسان را دگرگون می‌کند. این روند، از شروع پیدایش انسان بر روی کره خاکی آغاز شده و از این جهت، با این پاسخ که شرّ فقدان خیر است یا از نوع نیستی است و یا پاسخ‌های دیگر، نمی‌توان آن را حلّ کرد.^۱

* Amirabbas.alizamani@yahoo.com

** Khalili_61@isuw.ac.ir

* دانشیار گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات دانشگاه تهران
** دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران

یکی از راه‌حلهایی که در پاسخ به این مسئله مطرح شده، تئودیسۀ ایرنائوسی جان هیک است، که بر مبنای دیدگاه ایرنائوسⁱⁱ (۱۳۰-۲۰۲م) شکل گرفته و تنظیم شده است.ⁱⁱⁱ

هیک، پاسخ خود را بر این مبنا تنظیم نموده و تقریر جدیدی از تئودیسۀ ایرنائوس ارائه می‌دهد که پاسخ جامعی است به مسئله شرّ و نه تنها تئودیسۀ رقیب، یعنی آگوستین و مسیحیت سنتی را به چالش می‌کشد، بلکه سعی دارد به رویکردهای مختلف مسئله نیز که در جامعه مدرن مسیحی مطرح گردیده، پاسخ دهد. از این رو، هیک هم به مسئله منطقی شرّ - که با انتقادات جی. ال. مکی^{iv} و ویلیام رو^v و پاسخ پلتنینگا^{vi} همراه است - توجه داشته؛ و هم درصدد پاسخ‌گویی به مسئله قرینه‌ای شرّ و انتقادات دیوید هیوم^{vii} است.

به عقیده هیک، مسئله شرّ، مسئله‌ای مبنایی است که نه تنها برای مؤمنان و متدینان، بلکه برای غیر مؤمنانی چون دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶م)، آنتونی فلو^{viii} (۱۹۲۳-۲۰۱۰م) و جی. ال. مکی (۱۹۱۷-۱۹۸۱م) نیز مطرح است. این دسته از متفکرین، با توسل به مسئله شرّ، و بیشتر مسئله شرّ به مثابه قرینه‌ای علیه وجود خداوند، سعی دارند باور مؤمنان به خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض را با چالش مواجه سازند.

جان هیک، نظریۀ «پرورش روح»^{ix} را با اسطوره خواندن ایده گناه اولیه و هبوط آغاز می‌کند و شرور اخلاقی را نتیجه مختار بودن آدمی و از لوازم وجود بعد و فاصله معرفتی می‌داند. به نظر وی، کسب فضیلتی چون ایثار، مهربانی، گذشت، راست‌گویی، فداکاری و دیگر کمالات روحی، جز در مواجهه با شرور و بلا یا حاصل نمی‌گردد.

هیک درباره میزان و شدت شرور، شرور ظاهراً بی‌هدف، گزاف و بی‌غایت و برخی دیگر از اشکالات، علاوه بر نسبی خواندن آن شرور، به مسئله معاد، برزخ، حیات‌های متوالی و تناسخ مورد نظر خود، خیر آتی نامحدود و جبران‌کننده همه انواع شرور، و هم‌چنین رازآلودگی در برخی بخش‌ها اشاره تفصیلی می‌نماید. بنابراین در پیش‌برد نظریه، هیک به عناصر متعدّد الهیاتی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و آخرت‌شناختی متوسل می‌شود که سعی داریم در ادامه، به اجمال به آن‌ها پردازیم.

هیک در طرح مسئله شرّ، ابتدا موضع خود را در باب وجودی دانستن شرّ اعلام می‌نماید (هیک، ۱۳۷۶، ص ۹۵). به نظر او، شرّ عدمی نیست و ما نمی‌توانیم منکر شروری شویم که به چشم خود در عالم مشاهده می‌کنیم. لذا به جای ارائه تعریف ماهوی از شرّ، به تعریف مصداقی می‌پردازد. آن دسته از راه‌حلهای شرّ را عدمی دانسته‌اند، از نظر هیک قابل پذیرش نیستند؛ زیرا تلاش همه تئودیسه‌ها، حل مسئله شرّ است و عدمی دانستن شرور، کمکی در راه رسیدن به این هدف نمی‌کند (هیک، ۱۳۷۶، ص ۹۵).

۱. شرّ اخلاقی

هیک بحث خود را با تعریف و توجیه شرور اخلاقی آغاز می‌نماید. شرور اخلاقی به آن دسته از شروری اطلاق می‌شود که عامل انسانی، در پدید آمدن آن‌ها نقش مستقیم دارد.

به نظر هیک، یکی از عواملی که سبب بروز این شرور می‌شود، خودخواهی انسان است. وی عقیده دارد اگر انسان‌ها به این حقیقت وقوف داشته باشند که خداوند، پدر همهٔ ابناء بشر و پادشاه کلّ تاریخ است، جنگ بین ملت‌ها برای کسب محبت و لطف الهی و رسیدن به خوشبختی و سعادت، بی‌وجه و بی‌دلیل جلوه نموده و تنازع و کشمکش برای اثبات قرب و برتری فروکش خواهد کرد. آگاهی کاملاً روشن ما از پروردگاران، به عنوان عشق سرمدی، نگرانی‌ها را از بین برده و آرامش و سکون حقیقی و ابدی را به همراه دارد (Hick, 2007, pp.262-265). گویی جهل انسان‌ها، سرمنشاء تمامی شرور

اخلاقی است و در صورت رفع این نادانی، حسن برتری طلبی از بین می‌رود. اگر انسان‌ها توجه داشته باشند که سعادت فردی آن‌ها بخشی از خیر جامع و فراگیری است که ملکوت حامل و حاوی آن است و حقیقت سعادت و خیر و نهایت و غایت رستگاری و نجات در خداوند منطوبی است، دیگر دست به اقدامات شرورانه نمی‌زنند.

هیک، به عنوان خداباوری که به صفات علم، قدرت و خیرخواهی مطلق الهی پای‌بند است، در صدد است توضیح دهد که چرا خداوند از بروز شرور اخلاقی جلوگیری نمی‌کند؛ و در همین راستا، به وجود پیوندی وثیق بین شر اخلاقی و اختیار انسان اشاره نموده و سعی دارد شرور اخلاقی را از این طریق توجیه نماید. امروزه، از این مبحث تحت عنوان دفاع اختیارگرایانه یاد می‌کنند.

هیک، ضمن تأیید این رویکرد، در پاسخ به شرور اخلاقی از آن بهره می‌گیرد. به عقیده او، این پاسخ مبتنی بر سه مرحله است. در مرحله اول، مفهوم قدرت مطلق را بررسی نموده و تعریفی سلبی از آن ارائه می‌دهد (Hick, 2007, p.265). وی اموری را مقدور خداوند می‌داند که خود ممکن باشند نه ممتنع، و این امر به هیچ وجه مستلزم محدودیت قدرت الهی نیست؛ زیرا «امری که تناقض درونی داشته باشد، منطقاً بی‌معناست» (Hick, 2007, p.265).

در مرحله دوم، بر رابطه مستقیم اختیار و شخص آدمی و هویت انسانی او تأکید می‌شود (Hick, 2007, pp.265-266). به نظر هیک، برخوردار از هویت انسانی منوط به برخوردار از اختیار و آزادی است که عاملی اساسی و مهم در شکل‌گیری شخصیت آدمی و مقوم ذات اوست. اختیار، لازمه اندیشیدن و اندیشه هم شالوده و قوام‌بخش هویت انسانی است. نکته‌ای که هیک روی آن تأکید می‌ورزد این است که این آزادی، باید کنترل نشده^x و نامحدود باشد؛ و به تعبیر دیگر، نعمت اختیار که خداوند به آدمی می‌بخشد، به دست آدمی سپرده شود و نظارت و کنترلی از سوی مرجع دیگری بر آن اعمال نشود.

مرحله سوم حاکی از این است که موهبت اختیار، از آن‌جا که توسط مرجع دیگری غیر از انسان هدایت و کنترل نمی‌شود، دو طرف و دو صورت فعل را شامل می‌شود. انسان، هم در فعل طاعت و هم در فعل عصیان، با هیچ رادع و مانعی مواجه نیست و این امر، بروز شرور اخلاقی را به دنبال دارد. از منظر هیک، «فعل مسئولانه و ارادی نیز نمی‌تواند غیرمعین^{xi} و تصادفی^{xii} باشد» (Hick, 2007, p.255)، بلکه فاعلی^{xiii} می‌خواهد که از سر قصد و تصمیم به انجام آن مبادرت نموده و بر اساس اصول اخلاقی عمل نماید. از سوی دیگر، «فعل هنگامی ارادی است که غیرقابل پیش‌بینی^{xiv} باشد» (Hick, 2007, p.276). اگر خداوند بشر را به گونه‌ای خلق کند که همیشه به خیر مایل باشد، افعال او قابل پیش‌بینی خواهند بود و این، در تضاد با معنی ارادی بودن و اختیاری بودن فعل است؛ فعلی ارادی است که فاعل آن، در لحظه به انجام آن تصمیم می‌گیرد و در این صورت است که ایمان فرد، ایمان عاشقانه و عابدانه تلقی می‌شود.

۱-۱. فاصله معرفتی

پذیرفتن اختیار و آزادی انسان، این پرسش را پیش روی ما قرار می‌دهد که چگونه می‌توان انسان‌هایی را که وابستگی وجودی به خداوند دارند، از او جدا دانست؟ در این‌جا، هیک برای کامل نمودن راه حل شرور اخلاقی و پاسخ به این پرسش، به ایده «فاصله معرفتی»^{xv} متوسل می‌شود. وی، فضای جهان مخلوق را موهوم حسن دوری از خدا می‌داند و از این دوری، با عنوان فاصله معرفتی یاد می‌کند، که «به فاصله‌ای اطلاق می‌شود که بین خداوند و بشر وجود دارد و امکان آزادی و استقلال بشر از خداوند را برای وی فراهم می‌آورد» (Hick, 2007, p.281).

لازمه این سخن، مکشوف نبودن خداوند برای بشر، در مدت حیات او در این جهان مادی است. مخفی بودن خداوند، مغایرتی با وابسته بودن بشر به خداوند ندارد. بشر به عنوان نماینده آزاد و مسئول^{xvi} خدا، اگر چه به خداوند که علت هستی‌بخش است وابستگی وجودی دارد، ولی به جهت شناختی از او جداست. خداوند، پس از خلق بشر در طی

مراحل تکامل، از اعطای معرفت کامل زودرس و زود هنگام خودش به او امتناع نمود و اقلیمی را مهیا ساخت که در بر دارنده آزادی و استقلال نسبی در برابر خداوند است؛ و همین دوری، سبب خطاکاری بشر است (هیگ، ۱۳۸۲، ص ۱۳).

۲. شرّ طبیعی

شرّ طبیعی - که هیگ، درد و رنج^{xvi i} را نماد و شاخص آن می‌داند - عاملی برای حفظ و صیانت نوع بشر؛ و از سوی دیگر، سبب رشد و تعالی انسان است، چه در جهت علوم بشری و چه در جهت تعالی اخلاقی و معنوی (Hick, 2007, pp.292-295). هیگ، در پاسخ به ایرادات هیوم، عقیده دارد که اگر درد و رنج را از جهان حذف نماییم، علمی چون فیزیک، شیمی، پزشکی و سایر شاخه‌های علوم، هیچ وجهی نخواهند داشت، فعالیت‌ها و مبارزات بشری برای رفع رنج‌ها و بلاهای طبیعی و فراگیری فنون و مهارت‌ها و خلق و گسترش تمدن و فرهنگ به افول خواهد گرایید، و همکاری و همراهی متقابل معنی خود را از دست خواهد داد. در این صورت:

«نژاد بشر بر خوردار از آدم‌ها و حوایبی بی‌آزار و معصوم، اما بی‌اثر و تنبل و بی‌انگیزه خواهد شد؛ انسان‌هایی عاری از هویت و شخصیت و خالی از شرافت و بزرگی و برخوردار از مسؤولیت‌پذیری و منش انسانی، درون دنیایی رؤیایی، دل‌پذیر، بدون چالش، ساکت و آرام.» (Hick, 2007, p.007)

در توجیه شرور طبیعی، هیگ وارد مبحث هدف از آفرینش جهان می‌شود و سعی دارد این پرسش را پاسخ دهد که هدف خداوند از پدید آوردن جهانی با این حجم از شرور طبیعی چیست؟

۲-۱. هدف آفرینش

با توجه به مباحث قبل روشن می‌شود که معنای زندگی، لذت و کامیابی دنیایی نیست. انسان، برای بهره‌مندی صرف از لذت‌های مادی و سرخوشی در این جهان خلق نشده و لذا نباید این دنیا را با بهشت هم‌سان پنداشت. هیگ بیان می‌کند که بنا بر نظریه عدل الهی ایرنائوسی، غایت خداوند ساختن بهشتی نبوده است که ساکنان آن، بیشترین لذت و کم‌ترین رنج را ببرند. می‌توان این تلقی از جهان را با استفاده از روش فرض خلاف واقع،^{xvii i} تأیید و تقویت کرد. فرض خلاف واقع، فرض بهشتی است با ویژگی‌ها و تمامی خواسته‌های نفسانی ما و نفی هر گونه درد و رنج. این فرضیه درصدد است تا عواقب زندگی در چنین اقلیمی را در دنیای خاکی بررسی نماید اما نتیجه این است که چنین جهانی، هرگز برای رشد و پرورش روح مناسب نیست. جان هیگ، با ارائه مقایسه‌ای سعی دارد بدینی هیوم را از ذهن‌ها بزدايد. هیوم معتقد است:

«اگر همه خیرات و خوبی‌های زندگی با هم جمع شوند، باز هم نمی‌توانند انسانی را شاد سازند. اما تنها یک بدبختی، نه، بلکه تنها عدم وجود یک خیر کافی است تا شرایط نامناسبی را در زندگی یک فرد پدید آورد.» (Hume, 1747, p.196)

اما هیگ معتقد است که هر چند دنیا می‌تواند گاهی تیره و خشن باشد، اما می‌تواند روشن و دل‌پذیر، زیبا و جذاب، فریبنده و دل‌ریا هم باشد. دنیای اطراف ما مملو از خوشوقتی‌ها و کامیابی‌هاست؛ لذت حاصل از محبت و مودت دیگران، عشق و دل‌دادگی، بهره‌مندی از موهبت‌های معنوی مثل وجود و حضور والدین، لذت زندگی خانوادگی، دوستی و وفاداری، همه از جلوه‌های روح‌بخش موجود در کره خاکی است.

اگر چه هیگ سعی می‌کند بدینی هیوم را تا حدی بر طرف ساخته و نگاه مثبت و محبت‌آمیزی را نسبت به مجموعه حوادث جهان ارائه دهد، اما خود متفطن است که این جهان، هم‌چنان با رنج آمیخته و عجین است؛ و اگر چه گستره رضایت‌مندی و شادمانی و امیدواری بیرون از تصورات ماست، ولی نمی‌توان پهنه رنج بشری را نادیده گرفت یا کوچک

شمرد. هیک، باید به تحلیل و پاسخ این پرسش بپردازد که چرا دنیا نباید بهشت باشد و هدف و غایت خداوند از پدید آوردن چنین جهانی چیست؟

«بهشت، اگر چه می‌تواند از منظر آخرت‌شناختی بهترین جهان ممکن باشد، اما نمی‌تواند محلی برای پرورش

روح باشد.» (Hick, 1989, p.119)

آن مقصدی که محور توجه حقیقت متعال بوده، غایتی است که گذر از دنیای مملو از رنج و درد، مقدمه و لازمه آن است و دنیای بهشت‌گونه که موطن تمامی خواسته‌های جسمی و روانی انسان است، نمی‌تواند هدف خداوند را محقق سازد. در دنیای بدون درد، فرهنگ، سازمان‌های اجتماعی، علم و تکنولوژی توسعه نخواهند داشت و یا اساساً به وجود نخواهند آمد. حتی به نظر هیک، «در دنیای عاری از درد و رنج، چیزی بیش از فرهنگ و تمدن را از دست خواهیم داد» (Hick, 1989, p.323). باید گفت که حق با هیک است؛ زیرا در این فضا، هیچ فعل قبیح و جرمی صورت نمی‌گیرد. در چنین جهانی، نه طریقی برای آسیب رساندن به دیگران وجود خواهد داشت و نه راهی برای منفعت‌رسانی؛ چرا که خطر و احتمال آن معنا ندارد. دنیایی است که فضایل اخلاقی از قبیل فداکاری، توجه به دیگران، منفعت‌رسانی به عموم مردم، شجاعت، پشتکار، صداقت، حزم و احتیاط، عشق و ایثار، تواضع و ملاحظت، تعهد نسبت به امور درست و حق، ایمان و سایر مفاهیم اخلاقی که لازمه زندگی در یک محیط واقعی هستند، کاربردی ندارند.

در دنیایی که هیچ کس به رنج و سختی نمی‌افتد، تعهد به امور و مسئولیت‌پذیری جایگاه و پایگاهی ندارد. کفر و یا تزلزل اخلاقی، هیچ پی‌آمد منفی‌ای به دنبال ندارد. در دنیای عاری و بری از خطرات و رنج‌ها، شجاعت بدون مفهوم است. در دنیایی که هیچ مبارزه و چالشی نیست، استقامت و پایداری پدید نمی‌آید. در دنیایی که هیچ فریب و دروغ و نیرنگی نیست، صداقت رنگ می‌بازد؛ و مهم‌تر از همه این‌که در دنیای عاری از رنج، ظرفیت عشق گسترش نمی‌یابد. بنابراین محیطی که برای رشد عالی‌ترین خصلت‌های حیات فردی در انسان‌های آزاد مورد نظر است، باید مشترکات فراوانی با عالم کنونی داشته باشد، و باید بر اساس قوانین عمومی و ثابت عمل نموده و نمایان‌گر خطرات واقعی، و در بر دارنده مشکلات، موانع، درد، رنج، ناکامی، اندوه، ناتوانی و شکست باشد.

از آن‌جا که هیک در سنت مسیحی نظریه‌پردازی می‌کند، در سراسر آموزه‌های او، تمثیل پدر آسمانی مهربان به چشم می‌خورد (Hick, 1444, pp.244-250). همان‌گونه که پدر زمینی برای فرزندان خود در طلب اهداف والا و با ارزش است و برای خلق صفات نیک و حسنات، آن‌ها را تربیت و گاهی تنبیه می‌نماید، خداوند نیز که پدری آسمانی است و خود واجد اسماء حسنی است، به طریق اولی اهداف مقدس و آسمانی‌ای را برای فرزندان زمینی خود در نظر دارد (هیک، ۱۳۸۲، ص ۹۴).

۳. پرورش روح در فرآیند خلقت دو مرحله‌ای انسان

جان هیک، بر اساس سنت ایرنائوس که برگرفته از کتاب مقدس است، قائل به خلقت دو مرحله‌ای است که این دو مرحله عبارت‌اند از: (۱) صورت^{xx} خدا، و (۲) شباهت^{xxi} به خدا. انسان با پشت سر گذاشتن این دو مرحله به کمال می‌رسد و فرزند خدا می‌شود. آنچه خداوند برای انسان در نظر دارد، خلق فرزندان خدا و رساندن آن‌ها به شکوه است (Hick, 2007, p.254).

از نظر هیک، انسان حیوانی روحانی است؛ موجودی مشخص همراه با اختیار و مسئولیت اخلاقی. چنین ویژگی‌ای همان صورت الهی است. این مرحله را انسان در همان ابتدای تولد داراست و به صورت بالفعل از این خصوصیت بهره-

مند است. ولی رسیدن به کمال، امری است که بالقوه در وجود انسان تحقق دارد و قرار است با عبور از مقاطع و مراحل حیات و گذر از مسیر دشوار زندگی، که مملو از آزمون و ابتلاء است، او این ظرفیت را فعلیت ببخشد. نکته بسیار مهم این که انسان، برای گذر از مرحله اول و رسیدن به مرحله دوم، علاوه بر این که باید سختی‌های دنیا را پشت سر گذارد، نیازمند واسطه‌ای است که خود نمی‌تواند آن را فراهم آورد. این واسطه همان روح القدس است (Hick, 2007, p.254). مرحله دوم خلقت، ربطی به قدرت قادر مطلق ندارد؛ چون فرد خودش باید هدایت آن را بر عهده گیرد (Hick, 2007, p.255). به این ترتیب، بشر باید در حیات فعلی که صحنه‌ای برای رشد روحانی تدریجی است، به مرحله‌ای برسد که کمال نهایی اوست، یعنی شباهت به خداوند. در این مرحله، هیک تمامی مسئولیت موفقیت یا شکست را بر عهده خود انسان قرار داده است. بشر، به خواست و مشیت الهی، توسط تجربه خویش از خیر و شر، تحت تعلیم قرار می‌گیرد و به این ترتیب، امور ارزشی را ارزش‌گذاری کرده و بقیه را رها می‌نماید.

هیک تأکید می‌کند انسان‌هایی که با تلاش و کوشش و دست و پنجه نرم کردن با سختی‌های زندگی به مرحله دوم راه یافته و به کسب کمالات می‌پردازند، از ارزش والایی برخوردارند؛ اما اگر قرار بود خداوند از همان آغاز خلقت، تمامی کمالات را به انسان‌ها عطا کند و آن‌ها را بدون هیچ گونه زحمتی به فرزندی خود برگزیند، رسیدن به این مقام برای انسان‌ها ارزش و کمال محسوب نمی‌شد (Hick, 2007, p.255).

هیک، در کتاب «تفسیری از دین»، این دو مرحله حیات را این گونه شرح می‌دهد:

«به معنای دقیق‌تر، ما به طور ژنتیکی به گونه‌ای خلق و برنامه‌ریزی شده‌ایم که مثل حیوانات، فقط در اندیشه حفظ و صیانت از جان خود باشیم و محیط پیرامون خویش را فقط از نگاه خودمان ارزش‌گذاری کنیم. محور این ارزش-گذاری خود ما هستیم و همین، منشأ همه شرور اخلاقی است. اما به ما ظرفیت دیگری نیز عطا شده که همان خدامحوری است، که به موجب آن، می‌توانیم به لطف و رحمت الهی لیبیک گفته و به مرحله‌ای برسیم که ظرفیت بالاتر انسانی خود را به طور کامل تر بشناسیم.» (Hick, 1989, p.119)

باید خاطر نشان کرد در حالی که ایده تکامل بر خلقت بدن انسان متمرکز است، هیک این مبنای انسان‌شناسانه را به بُعد روحانی انسان نیز تسری می‌دهد. به گفته وی، ایمان مسیحی از نوع ایرنائوسی، با علوم جدید نیز سازگارتر است. روح انسانی، به عنوان یکی از مخلوقات آسمانی خداوند و مستقل از بدن خلق شده و طبق هدف الهی و پس از تکامل بدن و گذر از مراحل تکامل اولیه، به بدن تعلق گرفته و در آن ظهور می‌کند (Hick, 1444, p.48).

۳-۱. پرورش روح و رنج‌های بی‌غایت و گزاف

هیک، در توجیه شرور طبیعی، با گره ناگشوده‌ای به نام «رنج گزاف، بی‌وجه و بی‌غایت»^{xxi} برخورد می‌کند. منظور از رنج‌های گزاف و بی‌وجه، رنج‌هایی است که به طور تصادفی و بی‌معنا و ظاهراً ناعادلانه، زندگی برخی از انسان‌ها را به نابودی کشانده و فراتر از حد قابل تصور است؛ و تئوری‌های سنتی مبنی بر مکافات گناهان فرد و مکافات گناهان والدین او و یا حضور و وجود نیروهای اهریمنی و بدخواهی و سیطره شیطانی آن‌ها بر دنیا نیز نمی‌تواند توجیه‌کننده معقول و مقبولی برای وجود و ضرورت آن‌ها باشد. مثلاً رنجی که برخی از کودکان و یا نوزادان بیمار متحمل می‌شوند، در حالی که این کودکان در سنینی نیستند که رنج و بیماری سبب رشد و تعالی آن‌ها شود. یا افرادی که تمام دوران زندگی خود را با زحمت و تلاش برای گذران زندگی سپری نموده و برای گذر از هر مرحله زندگی، با سختی‌های طاقت‌فرسایی مواجه شده‌اند و سرانجام، با تحمل درد و رنج حاصل از یک بیماری سخت، تن به مرگ می‌دهند و جهان را ترک می‌کنند. هم-چنین گاهی وقایع طبیعی‌ای مانند زلزله‌های شدید و طوفان‌های سهمگین نیز نه تنها هیچ سازندگی‌ای در پی ندارند، بلکه

سبب سلب ایمان و از بین رفتن ویژگی‌های برتر انسانی و اخلاقی می‌شوند. در طول تاریخ، میلیون‌ها انسان به واسطه سوء تغذیه و یا بیماری‌های ناشناخته جان خود را از دست داده‌اند، و تعداد زیادی نیز در جنگ و یا کشتار جمعی، مظلومانه به قتل رسیده‌اند.

هیگ، این دسته از رنج‌ها را رنج‌های گزاف و بی‌غایت می‌نامد و ضمن این‌که برای توجیه عقلانی آن‌ها باز هم از ایده پرورش روح بهره می‌گیرد، به رازآلود^{xxii} بودن آن‌ها نیز اذعان می‌کند. هیگ، توضیحی در باب رازآلود بودن این امور نمی‌دهد. شاید همین باور او بر رازآلودگی است که وی را از توضیح بیشتر باز می‌دارد؛ و به نظر می‌رسد که پاسخ وی در این خصوص، حاکی از رویکرد ایمان‌گرایانه اوست. البته او با رازآلود تلقی کردن این جنبه از شرور، مخالف تلاش و کوشش عقلانی برای توجیه آن‌ها نیست و اساساً ارائه تئودیسۀ پرورش روح هم کوششی در همین راستاست.

او، در بررسی این گونه شرور، ابتدا به پاسخ مسیحیت سنتی^{xxiv} اشاره نموده و این پاسخ را «هبوط پیش از پیدایش جهان»^{xxv} می‌نامد و آن را نمی‌پذیرد (Hick, 2007, pp.040-341). آنگاه پس از نفی این پاسخ، سعی دارد ایده پرورش روح را درباره این گونه از شرور هم به کار گیرد و از منظری الاهیاتی، مشکل مذکور را رفع نماید؛ اما به اذعان خودش، راز رنج‌های گزاف و بی‌غایت، رازی واقعی است و با تحلیل عقلانی و منطقی نمی‌توان راهی به سوی آن گشود.

تئودیسۀ پرورش روح به این‌جا ختم نمی‌شود. هیگ خود می‌داند که هنوز مسئله شرور به طور کامل حل نشده و هنوز شکاف‌هایی وجود دارند که ایده پرورش روح، تا این‌جا از عهده پاسخ‌گویی به آن‌ها برنیامده است؛ از جمله همین رنج‌های گزاف که هرچند آن‌ها را برای ظهور خصلت‌های برجسته انسانی لازم بدانیم، اما در خیلی از موارد، پرورش روح حاصل نمی‌شود و باید اعتراف کرد که این پاسخ، ناکارآمد و نپذیرفتنی است. به همین دلیل، هیگ مبنای دیگری را، که در باورهای مسیحیت ریشه دارد، اساس کار خود قرار داده و بدان متوسل می‌شود؛ حیات پس از مرگ.

۳-۲. حیات پس از مرگ؛ عنصر قوام‌بخش تئودیسۀ پرورش روح

قوام نظریۀ پرورش روح مبتنی است بر اعتقاد به حیات پس از مرگ؛ که به اعتراف هیگ، رکن اساسی و ستون نظریۀ او و بسیاری دیگر از تئودیس‌هاست (Hick, 2007, p.437)؛ زیرا دنیای کنونی، نقطه شروع این پروسه است نه نقطه پایان آن. تئودیسۀ هیگ، معنای خود را حتماً و امدار سنت‌هایی دینی است که مبنای غایت‌شناختی جهان پس از مرگ، از عناصر و ارکان مهم آن‌ها به شمار می‌رود و رویکردهای پوزیتیویستی و طبیعت‌گرایانه - حتی از نوع دینی آن - که تعریف روشن و دقیقی از معاد ارائه نمی‌دهند، نمی‌توانند بهره لازم را از این تئودیسۀ ببرند؛ چرا که اختصاص پرورش روح به حیات دنیوی، در نهایت با بن‌بست و گره غیرقابل گشایشی مواجه خواهد شد. اما سنت‌هایی دینی که انتظار زندگی پس از مرگ، بخشی از مجموعه باورهای آن‌هاست، از جمله مسیحیت، پیش‌فرض و ابزار لازم برای پذیرش این تئودیسۀ را در اختیار دارند؛ زیرا ادله دینی و متون مقدس، باور به رستاخیز و حیات دوباره انسان‌ها را برای دریافت نتیجه آنچه در دنیا کشته‌اند، در موارد متعددی ترویج نموده‌اند.

شرایط جهان فعلی به گونه‌ای است که نمی‌توان شرور آن را از خیراتش جدا کرد. این جهان، آمیخته با درد، رنج، گرسنگی، بیماری، جنگ و خون‌ریزی، سرکوب و بهره‌کشی است، و ادعای هیگ بر خیر بودن هستی بشری به این معنا نیست که در جریان زندگی این جهانی، سرانجام بلایا و هر آنچه سبب تأثرات و تألمات می‌گردد به پایان می‌رسند و بشر در این جهان به سکون و آرامش مادی می‌رسد.

هیگ، اصل زندگی پس از مرگ را با این استدلال می‌پذیرد که باور به خدای عشق مستلزم تداوم زندگی بعد از مرگ است (هیگ، ۱۳۸۲، ص ۶۰۹). در آن‌جا خیر عظیمی انتظار انسان را می‌کشد. این خیر عظیم، نهایت راه و منزل نهایی

پرورش روح است. هیک، فهم ماهیت این خیر عظیم را فراتر از درک انسانی ما می‌داند و عقیده دارد تنها پس از مرگ است که ما آن را خواهیم فهمید. به نظر می‌آید وی جهان مادی را واجد صلاحیت لازم برای نمودار ساختن خیر عظیم نمی‌داند و چون این خیر در این جهان ظهور کامل ندارد، انسان‌ها از درک آن عاجزند (هیک، ۱۳۸۲، صص ۹۸-۹۹).

به این طریق، هیک خلأها و نقاط ضعف تئودیسۀ خود را پر کرده و مدعی است که پاسخ قانع کننده به رنج بی‌غایت را فقط در این جا می‌توان جست. به عقیده هیک، زندگی تمامی افراد انسانی، سرانجام به کمال منتهی می‌شود. هر رنجی که انسان‌ها در دنیا کشیده‌اند، در جهان آخرت با پاداشی راضی کننده جبران خواهد شد و هیچ رنجی در دنیا تحمل نمی‌شود، مگر این که در طرح و نقشه نهایی الهی سهیم باشد؛ و این‌ها همه در صورتی ممکن است که به خیریت محض و مطلق الهی و اراده قاهر او ایمان داشته باشیم. به گفته وی، اگر خداوند همه انسان‌ها را به سعادت و خیر نهایی نرساند، «یا خداوند در عشقش به بندگان کامل نیست و یا در حاکمیتش بر کائنات مطلق نبوده است» (Hick, 2007, p.040)؛ و این نقض باور مسیحی خدای عشق و خدای خیر است که هیچ مسیحی مؤمنی آن را بر نمی‌تابد.

نکته حائز اهمیت در فرآیند پرورش روح این است که هیک، نه تنها به اصل زندگی پس از مرگ باور دارد (Hick, 2007, p.338)، بلکه زندگی‌های متوالی را لازمه رسیدن همه انسان‌ها به خیر وعده داده شده می‌داند (هیک، ۱۳۸۲، صص ۴۱۶-۴۱۷). آنچه هیک را به سوی قبول چنین تفکری سوق داده، آموزه مشترک تمام ادیان در مورد منتهی شدن هستی و زندگی بشری به خیر بی‌کران و نامحدود است. وصول به این نقطه، با زندگی این جهانی و حتی با یک حیات پس از مرگ ممکن نیست، بلکه مستلزم زندگی‌های متعدّد است تا هر فرد، به آن نقطه غایی، یعنی از خود رها شدن و درک لذت حضور جاودانه حقیقت متعال و وصول به آن، برسد. البته هیک بحث حیات‌های متوالی را بسیار کلی مطرح نموده و آن را تفصیل نمی‌دهد. وی، حتی در مورد تعداد این زندگی‌ها سخن نگفته و مشخص نمی‌کند که هر زندگی، چگونه به پایان می‌رسد. آیا هر زندگی با تولد و مرگ همراه است یا خیر؟ مدت هر زندگی چقدر است؟ چرا پروسه تکامل باید در طی زندگی‌های متوالی به نتیجه برسد؟ چرا با یک زندگی نمی‌توان به کمال مطلوب رسید؟

نتیجه مهمی که سخن اخیر هیک در بر دارد، حذف عذاب و رنج جاودانه از مجموعه باورهای مسیحی است. به این ترتیب در تئودیسۀ پرورش روح، هیک اعتبار ایمان به جهنم و رنج جاودانه را به چالش می‌کشد. به عقیده وی، رنج بی‌پایان و یا جهنم ابدی در تئودیسۀ سبب بروز تنش‌هایی می‌شود؛ زیرا رنج کاملاً بیهوده‌ای را بر انسان‌ها تحمیل می‌کند. رنجی که مخرب تئودیسۀ بوده، و خود شری بزرگ‌تر است و مسئله شر را با قوت بیش‌تری رو در روی متکلمان قرار می‌دهد؛ و نیز ناکامی بسیار بزرگ‌تری را برای دفاع عقلانی از خداوند متعال، که خیر کامل و عشق لایتناهی و نامحدود است، به بار می‌آورد.

از دیدگاه هیک، ایده جهنم ابدی دو لازمه باطل دارد:

«یا خداوند آرزوی نجات و رستگاری بندگانش را ندارد و در خیریت خود محدود است؛ و یا مبین شکست هدف والای خداوند در نجات‌بخشی و رستگاری برخی از بندگانش است.» (Hick, 2007, p.342)

به نظر هیک، اگر برای آموزه جهنم ابدی جای‌گزین مناسبی نداشته باشیم، ایمان بدان به عنوان یک باور مسیحی معقول است؛ اما وی مدعی است تئودیسۀ او را عرضه نموده که نیازی به جهنم ابدی ندارد؛ در نظریه پرورش روح، سرانجام تمامی انسان‌ها در پاسخ داوطلبانه به عشق و ایمان الهی موفق خواهند شد و این، همان هدف والای الهی است که تجلی کامل آن، در زندگی مسیح کاملاً مشهود است. سایر انسان‌ها نیز در چرخه حیات‌های متوالی، به این مقصود نایل می‌شوند و به خیر نامتناهی می‌پیوندند.

نتیجه گیری

تئودیسۀ پرورش روح جان هیک - که ریشه در تفکر ایرنائوس دارد - بر اجزای متعددی مشتمل است. او، در توصیف نظریۀ خود، ابتدا به شرور اخلاقی اشاره نموده و در توجیه آن‌ها، به ایده دفاع مبتنی بر اختیار متوسل می‌شود. وی عقیده دارد که در این جهان، انسان در یک فاصله معرفتی از خداوند واقع شده که متضمن دوری او از خداست و به همین جهت، بشر مرتکب شرور اخلاقی می‌شود. از نظر او، حکمت خداوند از خلق جهانی با این ویژگی این است که بشر پاسخی عاشقانه و عابدانه به دعوت خداوند بدهد.

اما هیک، شرور طبیعی را با نماد درد و رنج معرفی می‌کند. درد و رنج، علاوه بر این که عامل بقاء نوع انسان است، سبب بروز فضایل و خصلت‌های والای روحانی در انسان می‌گردد و هدف از آفرینش انسان، که رسیدن به شباهت با خداست، در سایه همین فضایل پدید می‌آید. اما آنچه تئودیسۀ هیک را با مشکل روبه‌رو می‌کند، وجود رنج‌های بی‌وجه و گراف است. این قسم از شرور، نه تنها برای فرد رنجور فضیلتی را به همراه ندارند، بلکه گاهی سبب از دست رفتن ایمان وی نیز می‌شوند. هیک، ضمن رازآلود خواندن آن‌ها، جنبه مهمی از ایده خود را نمایان می‌سازد که قوام تئودیسۀ او بر عهده دارد و عبارت است از جنبه آخرت‌شناختی. بنا بر نظر هیک، در آن سوی این حیات مادی، خیری عظیم و خارج از فهم بشری در انتظار انسان است که جبران‌کننده تمامی رنج‌هایی است که انسان‌ها در این جهان متحمل می‌شوند؛ اما رسیدن به آن، در سایه زندگی‌های متوالی پس از مرگ است و به جز مسیح، تمامی انسان‌ها با توجّه به میزان قرب و بعدشان از خیر نهایی - که همان رسیدن به شباهت با خداست - در چرخه این زندگی‌ها قرار می‌گیرند و بعد از گذراندن تعداد نامشخصی از آن‌ها، به هدف نهایی رسیده و فرزند خدا می‌شوند. به این ترتیب، مفهوم جهنم ابدی نیز در تئودیسۀ هیک رنگ می‌بازد و سرانجام، تمامی انسان‌ها در پاسخ داوطلبانه به دعوت خداوند موفق خواهند شد.

توجّه به این نکته نیز لازم است که برخی از مؤلفه‌های دیدگاه هیک، در ساختار اندیشه مسیحی است و به همین سبب، در برخی از جهات شمول ندارد.

i. Cf: (Hick, 2007, pp. 37-38); (St. Augustine, 5955, iv, p.12); (Stuart Mill, 2008, pp. 33-34).

ii. Irenaeus

iii. Cf: (Irenaeus, 1920, chap.16).

iv. John Leslie Mackie

v. William Row

vi. Alvin Plantinga

vii. David Hume

viii. Antony Garrard Newton Flew

ix. Soul-Making

x. Uncontrollable

xi. Undetermined

xii. Random

xiii. Agent

xiv. Unpredictability

xv. Epistemic Distance

xvi. Free and Responsible Agent

xvii. Pain And Suffering

xviii. Counter-Factual

xix. روی هم رفته، واژه «پدر» در مقام اشاره به حضرت ربوبی، در حدود سیصد بار در «اناجیل» تکرار شده است. این واژه، در ترکیب‌های مختلفی هم‌چون «پدر»، «ای پدر»، «پدر شما»، «پدر آسمانی ما» و «پدر ما» به کار رفته است (جهان‌شاهی، عالیه، صفات خدا در ادیان توحیدی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰).

xx. *Imago*

xxi. *Likeness*

xxii. *Dystheological Suffering*

xxiii. *Mysteriousness*

xxiv در این نظریه، تعدادی از فرشتگان که مانند خدایان یونان باستان، هر یک مسئول اداره بخشی از طبیعت بودند، به سبب سرپیچی از دستورات خداوند، از درگاه الهی رانده شده و به مقام بسیار پایینی تنزل کردند. کفر و ارتداد این گروه از فرشتگان پس از هبوط، سبب خرابکاری و برهم زدن نظام طبیعت شد و چرخه محیطزیست دچار بی‌نظمی و اختلال گشت و پدیده‌هایی چون زلزله، طوفان، آتشفشان، عوامل بیماری‌زا چون میکروب‌ها و باکتری‌ها، سرزمین‌های پرحرارت و داغ و مناطق سرد و غیر قابل سکونت و حیوانات درنده و وحشی ظهور کردند. فرشتگانی که نهبان طبیعت بودند، اینک با آن به دشمنی برخاسته بودند. از سوی دیگر، همین فرشتگان، پس از خلق انسان اولیه، با وسوسه کردن او، باعث گناهکاری و رانده شدن او از بهشت ملکوتی گشته و بشر، به همان جهانی که تحت مدیریت این فرشتگان گنهکار بود، تبعید شد و گناه او، به فرزندانش نیز منتقل گشت. به این ترتیب، از همان ابتدای خلقت، جهان مادی شاهد شرور طبیعی و اخلاقی فراوانی بوده است.

xxv. *Pre-Mundane Fall*

کتابنامه

جهان‌شاهی، عالی (۱۳۸۷)، *صفات خدا در ادیان توحیدی*، تهران: انتشارات سمیع.

هیک، جان (۱۳۷۶)، *فلسفه دین*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

همو (۱۳۸۲)، *بعد پنجم: کاوشی در قلمرو روحانی*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: قصیده‌سرا.

Hick, John (1989), *an Interpretation of Religion; Human Response to the Transcendent*, New Haven and London: Yale university press.

Ibid (1444), *Death and Eternal Life*, USA: West Minster John Knox Press.

Ibid (2007), *Evil and The God of Love*, New Haven and London: Palgrave Macmillan; Yale university press.

Hume, David (7447), *Dialogues Concerning Natural Religion*, edited by Kemp Smith, Prentice Hall.

Irenaeus (1920), *the Demonstration of the Apostolic preaching*, edited by Robinson Arbitrage, Macmillan.

St. Augustine (5955), *Enchiridion: On Faith, Hope, and Love*, trans. Albert C. Outer.

Stuart Mill, John (2008), *Three Essays on Religion*, New York.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی